

درس خارج  
فقه نظام عمران شهری  
جلسه ۱ (تعریف شهری)

۹۳/۰۷/۰۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ

نظام عمران شهری از یک جوهر و جان و یک قالب و صورتی برخوردار است، این مسئله به نظام عمران شهری در شهرهای اسلامی هم اختصاص ندارد بلکه همه جا همین قاعده جاری است. جان و روح نظام عمران شهری را آن ساختار فکری و ارزشی تشکیل داده که نظام عمران شهری را جهت می دهد. صورت و قالب نظام عمران شهری را همان دانش مهندسی عمران شهری تشکیل می دهد که ما در مباحث خود به این بخش نخواهیم پرداخت زیرا بخش دانش مهندسی عمران شهری در اختصاص دانشمندان این فن است. اما آنچه به آن می پردازیم همان ساختار و به اصطلاح ایدئولوژیک نظام عمران شهری است که به وسیله فقه اسلام تبیین شده و می شود و کار فقها است، بحث ما در فقه نظام عمران شهری است نه در مهندسی فنی عمران شهری.

اولین مبحثی که باید به آن پردازیم تعاریف است؛ تعریف واژگانی که محور اصلی مباحث ما در نظام عمران شهری و فقه عمران شهری است. اولین واژه ای که باید به تعریف آن پردازیم خود واژه شهر است؛ شهر چه تعریفی دارد و مراد ما که درباره فقه نظام شهری یا نظام عمران شهری بحث می کنیم از شهر چیست؟ شهر دو اصطلاح دارد؛ یک اصطلاح عرفی دارد که به تبیین آن خواهیم پرداخت که موضوع بسیاری از مسائل فقهی همان شهر با تعریف عرفی است و موضوع بسیاری از احکام شرعی مترتب بر شهر، شهر با تعریف آن است و یک شهر شرعی داریم. موضوع بسیاری از احکام شرعی، شهر شرعی است. در منابع دینی شهر شرعی تعریف ویژه ای دارد. ملاک شهر شرعی دو چیز است؛ مردم و دولت. یا اگر بخواهیم دولت را به حاکم و قانون تقسیم کنیم ملاک شهر شرعی سه چیز است؛ ۱- مردمی باشند، ۲- حاکمی باشد که بر آن ها حکومت کند، ۳- قانونی باشد که روابط بین آن ها را نظم ببخشد. هر جا ما این سه مقوله را داشتیم شهر شرعی است؛ خواه در بادیه باشد، خواه در آبادانی یا در شهر آباد، خواه در شهر عرفی باشد، خواه در شهر عرفی نباشد. ملاک شهر شرعی -البته این حرفی که ما می گوئیم، این ادعا را مستنداً توضیح خواهیم داد- آن شهری که شرع اسلام آن را شهر می نامد این سه چیز است؛ مردمی باشد، امام یا حاکمی بر این مردم باشد، قانونی داشته باشند که آن امام و حاکم آن شهر را بر مبنای آن قانون سامان می دهد و زندگی آن ها را بر اساس آن قانون نظم می بخشد. این تعریف شهر شرعی است. پس شهر شرعی عبارت است از مجموعه ای از مردم برخوردار از دولت یا برخوردار از حاکم و قانونی که روابط اجتماعی آن ها را نظم ببخشد.

این مقوله و معنی از شهر برخاسته از روایات بسیار زیادی است که در آن‌ها از «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» نهی شده است. در بسیاری از روایات وارده در منابع فریقین، -هم اهل سنت و هم شیعه- «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» از کبائر شناخته شده است و از کبائر مورد نهی و زجر بسیار الهی است تا آنجا که در بعضی از نظرات وارده از اهل نظر «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» در حکم ارتداد شمرده شده است.

ابتدا لازم است «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» را روشن کنیم تا ببینیم از این مسئله «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» چگونه تعبیر شهر شرعی به دست می‌آید؟ تعَرَّب در زبان عرب به معنی طردِ زندگی شهری و بازگشتن به زندگی بدوی و بادیه‌نشینی است. اعرابی به معنای کسی است که زندگی بادیه‌ای دارد و بادیه‌نشین است. ابن منظور در لسان العرب چنین می‌گوید:

«فَمَنْ نَزَلَ الْبَادِيَةَ، أَوْ جَاوَزَ الْبَادِيَةَ وَ طَعَنَ بَطْنَهُمْ وَ اتَّوَى بِأَتُونِهِمْ فَهِيَ أَعْرَابٌ»<sup>۱</sup>

کسی که زندگی بادیه‌نشینی را برگزیند ولو در اصل خود بادیه‌نشین نبوده باشد، اما زندگی با آن‌ها را برگزیند؛ یعنی هر جا اطراق کردند اطراق کند، هر جا بار سفر بستند با آن‌ها سفر کند، چنین کسی اعرابی است و چنین جمعیتی اعراب نامیده می‌شوند. لذا با عرب متفاوت هستند و اتفاقاً در زبان عربی به کسی عرب گفته می‌شد که شهرنشین باشد و اعرابی در مقابل عرب است.

بعد می‌گوید:

«و فِي الْحَدِيثِ: (حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَمَثَّلَ فِي خُطْبَتِهِ مُهَاجِرٌ لَيْسَ بِأَعْرَابِيٍّ جَعَلَ الْمُهَاجِرَ ضِدَّ الْأَعْرَابِيِّ. قَالَ: وَ الْأَعْرَابُ سَاكِنُو الْبَادِيَةِ مِنَ الْعَرَبِ الَّذِينَ لَا يُقِيمُونَ فِي الْأَمْصَارِ، وَ لَا يَدْخُلُونَهَا إِلَّا لِحَاجَةٍ)»<sup>۲</sup>.

اعرابی یعنی کسی که از زندگی شهری روی گردان است و وارد شهر نمی‌شود مگر اینکه نیاز به آمدن به شهر داشته باشد؛ همچون بادیه‌نشین. بعد ادامه می‌دهد: «فِي الْحَدِيثِ: ثَلَاثٌ مِنَ الْكِبَائِرِ، مِنْهَا التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ». البته در احادیث ما این‌طور بیان شده است:

«عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْكِبَائِرُ سَبْعٌ قَتْلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّدًا وَ قَذْفُ الْمُحَصَّنَةِ وَ الْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَ أَكْلُ الرَّبَا بَعْدَ الْبَيْتَةِ وَ كُلُّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ»<sup>۳</sup>

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۵۸۶

۲. همان، ص ۵۸۷

۳. الکافی، ج ۲، ص: ۲۷۷

اما این تفاوت تعداد مشکلی ایجاد نمی‌کند. اینجا معنی «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» را بیان می‌کند: «هُوَ أَنْ يَعُودَ إِلَى الْبَادِيَةِ وَيُقِيمَ مَعَ الْأَعْرَابِ، بَعْدَ أَنْ كَانَ مُهَاجِرًا. وَ كَانَ مَنْ رَجَعَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ إِلَى مَوْضِعِهِ مِنْ غَيْرِ عُدْرِ يَعُدُّونَهُ كَالْمُرْتَدِّ»<sup>۱</sup> در صدر اسلام و در زمان رسول اکرم ﷺ و بعد از ایشان این طور بود که کسی که از زندگی شهری روی گردان می‌شد و زندگی بادیه‌نشینی را برمی‌گزید را به منزله مرتد می‌شمردند. این مسئله مهمی است که در فضای عرف متشرعه آن روز چنین برداشتی از یک شخص وجود داشته است.

تا اینجا «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ»، یعنی زندگی بادیه‌نشینی بعد از زندگی شهرنشینی. البته این شهر، شهر رسول الله ﷺ است نه هر شهری و درباره آن توضیح خواهیم داد. طبق این اصطلاح شرعی توضیح خواهیم داد که ما دارالهجریه‌ای داریم که در حقیقت دارالاسلام هستند و دارالکفر یا دارالشکی داریم که این مساوی با دارالتعرب است ولو کسی در بهترین شهرهای دنیا زندگی کند این هم مصداق «تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» است؛ حتی اگر شهر خیلی آبادی هم است. اگر آبادترین شهر دنیا را هم برای زندگی انتخاب کند، اگر این شهر شهری باشد که معیار شهر شرعی بر آن صدق نکند این شخص مهاجر محسوب می‌شود. البته کسی که به شهر شرعی و چنین نظامی بپیوندد مهاجر است اگرچه در بادیه زندگی کند.

به تدریج اصطلاح شرعی از این واژه لغوی «تَعَرَّبَ» که بادیه‌نشین بوده است و هجرت که به معنی شهرنشینی بوده است آن هم شهر شرعی خود را نشان می‌دهد که مقصود ما از شهر شرعی ساختمان و خیابان و پارک و جنگل نیست، منظور ما از شهر شرعی این نظم و این زندگی تحت مدیریت حاکم اسلامی شرعی بر مبنای قانون اسلامی و قانون شرعی است. اگر کسی در بادیه زندگی کرد، اما به همین قانون شرعی مقید بود و زندگی خود را زیر نظر حاکم شرعی اداره می‌کرد چنین شخصی مهاجر و شهرنشین محسوب می‌شود اگرچه در اصطلاح لغوی یا در اصطلاح عرفی در بادیه می‌نشیند نه در شهر عرفی.

مرحوم طریحی در مجمع البحرین چنین می‌گوید: «وَفِيهِ، (فِي الْحَدِيثِ) لَا تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، يُرَوَّى بِالْعَيْنِ الْمُهِمَلَةِ»<sup>۲</sup>، یعنی تعرب بخوانید نه تعرب. اگرچه در روایات آمده است که این تعرب مساوی با غربت از لحاظ شرعی است. در روایت چنین آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَقُولُ أَحَدُكُمْ إِنِّي غَرِيبٌ إِنَّمَا الْغَرِيبُ الَّذِي يَكُونُ فِي دَارِ الشُّرْكِ.»<sup>۳</sup>

۱. همان، ۵۸۷.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص: ۱۷۴.

امام اینجا که می‌گوییم تعرب مراد تعرب است نه تغرب. فرمود: «فِيهِ: لَا تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ... يَعْنِي الْإِلْتِحَاقَ بِبِلَادِ الْكُفْرِ» اینجا به همان اصطلاح شرعی تعرب در مقابل هجرت است؛ «يَعْنِي الْإِلْتِحَاقَ بِبِلَادِ الْكُفْرِ وَ الْإِقَامَةَ بِهَا بَعْدَ الْمُهَاجِرَةِ عَنْهَا إِلَى بِلَادِ الْإِسْلَامِ، وَ كَانَ مَنْ رَجَعَ مِنَ الْهَجْرَةِ إِلَى مَوْضِعِهِ مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ يُعْذَرُهُ كَالْمُرْتَدِّ» کسی که بعد از شهرنشینی اسلامی، یعنی پس از پیوستن به نظام ولایتی، خود را از این نظام خارج کند مرتد است. نظام ولایتی همین است؛ مجموعه مردمی باشند، آن‌ها حاکمیت یک حاکم شرعی را پذیرفته باشند و حاکم شرعی، آن‌ها را بر وفق نظام و قانون شرع مدیریت کند. این شخص مهاجر است و این کار هجرت است. اما در مقابل کسی که خود را از این نظام برون برد متعرب بعد الهجرة است.

پس به این نتیجه می‌رسیم که فقهای اسلام دارالاسلام را با دارالهجرة مساوی می‌دانند و مقصود از مهاجر یعنی «مَنْ سَكَنَ دَارَ الْإِسْلَامِ» و مقصود از دارالاسلام، یعنی هر جایی که ساکن آن محل به نظام ولایتی پیوندد؛ اگر انسان زندگی خود را زیر رهبری و تحت رهبری حاکم اسلامی و در چارچوب قانون اسلامی قرار دهد مهاجر محسوب می‌شود و ساکن دارالاسلام می‌شود. پس از روایات استفاده می‌شود که مجموعه‌ای از مردم که تحت ولایت حاکم اسلامی هستند و زندگی خود را بر اساس چارچوب قانون اسلامی نظم و سامان ببخشند را شهر اسلامی می‌گویند.

در روایت چنین آمده است:

«فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنصُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْمُتَعَرَّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ التَّارِكُ لِهَذَا الْأَمْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ.»<sup>۱</sup>

طبق «مُتَعَرَّبٌ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» کسی است که این امر، یعنی نظام امامت را بعد از آشنایی با آن رها کند. یعنی بعد از آن که دانست امام و رهبر الهی چه کسی است؟ و نظام زندگی مبتنی بر رهبری رهبر اسلامی چیست؟ بعد از اینکه به چنین نظامی پیوست خود را از این نظام خارج کند.

امیرالمؤمنین عليه السلام در نهج البلاغه، در یکی از خطبه‌ها چنین می‌فرماید:

«لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقَرَّ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ»<sup>۲</sup>

کسی که حجت‌شناس شد و اقرار به حجت بودن نمود (حجت بودن حجت را پذیرفت) و به نظام رهبری الهی تن داد مهاجر است. حضرت در یکی دیگر از خطب نهج البلاغه بیان رسایی دارند، می‌فرمایند:

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۱۰۰

۲. نهج البلاغه، ص ۲۸۰، خطبه ۱۸۹

«أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَ تَلَمَّثْتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ اِمْتَنَّ عَلَى جَمَاعَةٍ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا وَ يَأُوُونَ إِلَيَّ كُنْفَهَا بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً»<sup>۱</sup>

خطاب به بعضی از مردمی که زیر فرمان ولایت نبودند و فرمان رهبری را اطاعت نمی کردند، فرمود: بدانید که شما دست خود را تکان دادید؛ -یعنی از ریسمان دست کشیدید- آن دژ الهی که برای شما ساخته شده بود -این دژ الهی همان شهر شرعی است- را با پذیرش احکام جاهلیت در هم شکستید.

تقریباً همه این فرمایش تفسیر این آیه است:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ»<sup>۲</sup>

می فرماید: این نعمتی که هیچ مخلوقی قدر و ارزش آن را نمی داند، این نعمتی که شما را یکی کرد و به هم پیوند داد. چرا این نعمت از هر چیزی ارزشمندتر است؟ «لَا تَهَا أَزْجُ مِنْ كُلِّ ثَمَنِ» این نعمت از هر بهایی پربهاتر است، «وَ أَجَلٌ مِنْ كُلِّ حَظَرٍ» و از هر شیء مهم و بااهمیتی پراهمیت تر است. «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَغْرَابًا وَ بَعْدَ الْمَوَالَةِ أَخْرَابًا»<sup>۳</sup>

فرزند شیخ طوسی، (ابن الشَّيْخِ رحمته الله) در آمالی روایتی از حماد سمندری نقل می کند:

«أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي حَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ نُعَيْمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ النَّهْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حَكِيمٍ الدُّهْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيفُ بْنُ سَابِقٍ التَّفْلِسِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ السَّمْنَدَرِيُّ، قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: إِنِّي أَدْخُلُ بِلَادَ الشَّرْكِ، وَ إِنَّ مِنْ عِنْدَنَا يَقُولُ: إِنَّ مِتَّ ثُمَّ حُشِرْتَ مَعَهُمْ قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا حَمَّادُ، إِذَا كُنْتَ تَمْ تَذْكُرُ أَمْرَنَا وَ تَدْعُو إِلَيْهِ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِذَا كُنْتَ فِي هَذِهِ الْمُدُنِ - مُدُنِ الْإِسْلَامِ - تَذْكُرُ أَمْرَنَا وَ تَدْعُو إِلَيْهِ قَالَ: قُلْتُ: لَا. فَقَالَ لِي: إِنَّكَ إِنْ مِتَّ ثُمَّ حُشِرْتَ أُمَّةً وَحَدَاكَ، وَ سَعَى نُورُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ.»<sup>۴</sup>

به حضرت عرض کرد: بعضی افراد به من که به بلاد شرک می روم -حالا برای کار یا تجارت می رفته است- می گویند که اگر آنجا از دنیا رفتی با آن ها محشور می شوی. حضرت می پرسد: اگر آنجا در آن بلاد شرک بودی

۱. همان، ص ۲۹۸

۲. آل عمران، ۱۰۳

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۴. الأمالی (للطوسي)، النص، ص ۴۶

امر ما و ارتباط با ولایت ما را به یاد خواهی داشت و به سوی این ارتباط ولایتی دیگران را فرامی‌خوانی یا نه؟ عرضه داشت: بله. حضرت دوباره پرسید: اگر در شهرهای اسلامی بودی می‌توانستی به یاد ما باشی و دیگران را به سوی ما فرا بخوانی؟ عرضه می‌کند: خیر. زیرا آنجا حکومت بنی امیه و بنی عباس و حکام جور مستبد بودند که اجازه چنین کاری را نمی‌دادند. حضرت در نهایت فرمود: تو که آنجا هستی در حقیقت به ما پیوسته‌ای و همراه ما هستی. اینکه می‌فرماید اگر در مَدَن اسلام بودی این‌طور می‌بودی، باینکه این شهر مدینه است ولی این مدینه مدینه‌ای است که اجازه چنین ارتباطی را به تو نمی‌دهد، اما آنجا گرچه مدینه‌الاسلام عرفی نیست ولی چون اجازه و فرصتی برای تو پیدا می‌شود: «حُشِرَتْ أُمَّةٌ وَحَدَاكَ، وَ سَعَى نُورُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ».

در ادامه نمونه‌های فراوانی از احکام مترتبه بر این شهر شرعی بیان خواهیم کرد، در روایات متعددی این مضمون وارد شده است؛ برای مثال در مسئله نکاح چنین روایت آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلَاءٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا يَتَزَوَّجُ الْأَعْرَابِيُّ بِالْمُهَاجِرَةِ فَيُخْرِجَهَا مِنْ دَارِ الْهِجْرَةِ إِلَى الْأَعْرَابِ.»<sup>۱</sup>

آن قدر این مسئله دارالهجرة و دارالتعرب در فقه ما مهم است و جایگاه ویژه‌ای دارد که در باب النکاح بر این معنا تأکید می‌شود که اعرابی حق ندارد با مهاجرة ازدواج کند؛ یعنی حق ندارد با زن شهرنشین ازدواج کند -البته شهر شرعی- و او را بین اعراب ببرد و از این شهرنشینی شرعی او را جدا کند.

در روایت دیگری که حدیث صحیحی بوده و سند آن کامل و تام است چنین آمده است:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى فِي نَوَادِرِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا يَصْلُحُ لِلأَعْرَابِيِّ أَنْ يَنْكِحَ الْمُهَاجِرَةَ فَيُخْرِجَ بِهَا مِنْ أَرْضِ الْهِجْرَةِ فَيَتَعَرَّبَ بِهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ عَرَفَ السُّنَّةَ وَ الْحُجَّةَ فَإِنْ أَقَامَ بِهَا فِي أَرْضِ الْهِجْرَةِ فَهُوَ مُهَاجِرٌ.»<sup>۲</sup>

می‌فرماید اعرابی حق ندارد با زن مهاجر، با زن شهرنشین شهر شرعی ازدواج کند و او را از شهر شرعی بیرون ببرد مگر آن که وقتی این زن را به آنجا می‌برد با سنت، با قانون و با حجت هم آشنا شده باشد و از شهر هم که بیرون می‌رود ارتباط خود را با سنت و حجت نگه داشته باشد.

در حقیقت زندگی بادیه‌نشینی خودبه‌خود زندگی رها بودن از قانون است؛ زندگی بی‌قانونی، زندگی خارج از نظام است. بعضی افراد می‌گویند ما می‌خواهیم خارج از نظام باشیم؛ در این نظام زندگی می‌کنند ولی می‌گویند ما می‌خواهیم خارج از نظام زندگی کنیم، یعنی در حقیقت می‌گویند: ما می‌خواهیم اعرابی شویم باینکه در

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص: ۵۶۳

۲. همان، ح ۲

شهر زندگی می‌کنیم. البته ممکن است کسی در خارج از شهر زندگی کند اما همچنان مهاجر باشد. این روایت می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ يَكُونَ قَدْ عَرَفَ السُّنَّةَ وَالْحُجَّةَ».

یک نکته: الحاق بالحکومة چیزی به عنوان حکومت و معنای حکومت است؛ یعنی شرع با اعمال حکومت شرعی، همان‌طور که ما در اصول فقه به نام حکومت و ورود می‌خوانیم. اینجا منظور حکومت است، این یک نوع حکومت است؛ همان‌طور که می‌گوید: «لَا رَبَّاءَ بَيْنَ الْوَالِدِ وَوَلَدِهِ»<sup>۱</sup> یا این حکومت، حکومت تضییقی است یا حکومت توسیعی است. آنجا که می‌گوید: «الطَّوَأُفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةً»<sup>۲</sup> اینجا هم می‌گوید اگر شهری به رهبری الهی پیوستگی نداشته باشد از نظر ما شهر نیست. این یک حکومت تضییقی است. یک حکومت توسیعی هم است که اگر کسی در خارج از شهر زندگی کند اما به این نظام و رهبری پیوسته باشد و پذیرای قانون رهبری و قانون این نظام حاکم الهی باشد؛ «هَذَا يَسْكُنُ الْمَدِينَةَ» ساکن مدینه و مهاجر است. این هم حکومت است منتها حکومت توسیعی است.

ما در لسان روایات دو نوع حکومت می‌بینیم؛ یکی حکومت تضییقی است و یک نوع حکومت توسیعی. همان شهر عرفی را اینجا شارع با اعمال حکومت می‌گوید: به گفته من آن شهر عرفی شهر نیست در جای دیگر می‌گوید آن شهر عرفی که عرف شهر نمی‌داند من می‌گویم این شهر است. این حکومت شرعی می‌شود و لذا در آن صورت است که ما می‌گوییم از نظر شرع معنای مخصوصی برای واژه شهر تعریف شده است؛ بر مبنای همین تعریفی که ما بیان کردیم که شهر شرعی آن شهری است که از این سه خصوصیت برخوردار باشد؛ ۱- بودن مردم، ۲- بودن حاکم، ۳- بودن یک قانون شرعی که حاکم این مردم را بر طبق این قانون نظم و سامان دهد. اگر بتوانید هر دو این قانون و حاکم را تحت عنوان دولت بیاورید تعریف شهر شرعی این‌گونه می‌شود: مردمی باشند و یک دولت شرعی، مردم به این دولت شرعی پیوسته هستند و در چارچوب و قوانین دولت شهری به زندگی خود سامان بخشند.

پیوستن به نظام چیست؟ وقتی کسی و لو فرد است هر جا که باشد در چارچوب این نظام عمل کند و به این نظام شرعی پیوسته است و خود را شهروند شهر شرعی قرار داده است. در حال حاضر ما کسانی که در ایران زندگی می‌کنند ولی از فرهنگ غرب تبعیت می‌کنند را متعرب دانسته و از نظر شرعی شهروند نمی‌دانیم. شهروند شرعی، این کسی که در شهر ما زندگی می‌کند احکامی دارد ولی همه ارزش‌هایی که زندگی او را سامان می‌دهد و همه قوانین و سنت‌ها و آداب و رسوم که مربوط به اوست زندگی وی را جهت می‌دهد و این

۱. الخيارات (للأراكي)، ص ۱۷۸

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۹، ص ۴۱۰



غیرازاین چیزی است که در نظام ما است. این شهروند از لحاظ شرعی یک شهروند شرعی به شمار نمی‌آید البته شهروند عرفی است و احکام شهروند عرفی بر او بار می‌شود.

این مفاهیم مفاهیمی است که کم مطرح شده و چون کم مطرح شده و ذهن‌ها با آن آشنا نیست و الا عین مطالبی است که در شرع آمده است؛ ما برای شهروند و شهر تعریفی داریم که این تعریف، تعریف شرعی است و همه احکام شرعی بر این تعریف شهر مترتب نیست و بعضی از احکام شرعی بر شهر با این تعریف بار می‌شود. شهر با تعریف عرفی را هم خواهیم گفت و آن هم احکام فقهی و شرعی خاص خود را دارد که ما آن را نفی نمی‌کنیم. احکام شهروندی شهر عرفی احکام خاصی است که بعدازاینکه شهر عرفی را بیان کردیم آن را نیز بیان خواهیم کرد.

[یک نکته هم در پایان باید گفت که] می‌گوییم اینجا یک حکومت شرعی وجود دارد؛ حکومت به معنای ورود، حکومت اصولی نه حکومت به معنای فقهی و عرفی آن. می‌گوییم این دلیل بر آن دلیل حاکم است، حاکم بر آن دلیل یعنی موضوع آن دلیل را تضییق یا توسعه می‌دهد و بر مبنای این توسعه و تضییق احکام شرعی بر او بار می‌شود. می‌گویند: «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَ وَلَدِهِ» مگر این ربا نیست؟ ربای عرفی است، اما شرع می‌گوید من این را ربا حساب نمی‌کنم و لذا احکام ربا بر آن بار نمی‌شود. یا اگر گفت: «لَا رِبَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْكَافِرِ»<sup>۱</sup> این را هم ربا نمی‌گویند. ربا است، فرقی ندارد و مثل رباهای دیگر است، اما شارع می‌گوید من عنوان ربا بودن را از این مورد سلب کردم. عین همین مطلب در مورد شهر آمده است؛ می‌فرماید من آن را شهر حساب نمی‌کنم ولی اینجا را شهر حساب می‌کنم.

برای مثال یک انسان بادیه‌نشینی که تنها زندگی می‌کند مثل ابوذر غفاری که تنهایی به ربه می‌رود [ساکن این شهر است]. ابوذر غفاری ساکن ربه در اصطلاح شهر شرعی شهرنشین است اگرچه در ربه است. این اصطلاح شرعی است و بعداً بحث شهر عرفی را نیز بیان خواهیم کرد. به دلیل اینکه در ارتکاز عمومی وقتی گفته می‌شود شهر؛ ذهن همه به شهر عرفی منتقل می‌شود. یک شهر عرفی وجود دارد که آن شهر عرفی را هم قبول داریم [و این مباحث] به این معنا نیست که ما شهر عرفی را قبول نداریم؛ شهر عرفی را قبول داریم، احکام شهر عرفی را هم قبول داریم منتها می‌گوییم دو اصطلاح است و می‌خواهیم این دو اصطلاح را از هم تفکیک کنیم تا احکام فقهی مترتب بر هر یک را از یکدیگر جدا کنیم.

بیان شد که در عرف اهل لغت تعَرَب یعنی بادیه‌نشینی و هجرت به معنای شهرنشینی است. بعد وقتی شرع می‌گوید این شخص اعرابی است؛ یعنی او را بادیه‌نشین حساب می‌کنیم، می‌گوید این مهاجر است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>

کسی که ولایت را قبول می‌کند بادیه‌نشین نیست و مهاجر است. تعَرَب، یعنی زندگی بادیه‌نشینی و هجرت، یعنی زندگی شهرنشینی. بعد از اینکه معنای لغوی آن را بیان کردیم روایات را نیز ملاحظه کردیم که این تعَرَب و آن مهاجر یا هجرت را بر چه چیزی تطبیق می‌کند؟ این تطبیق همان تعریفی بود که شرع برای شهرنشینی و بادیه‌نشینی ارائه می‌دهد.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم